

گفت و گو

پروبو سگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسال جامع علوم انسانی

مصاحبه با حجت الاسلام سید محمد موسوی  
مدرس حوزه و دانشگاه

## عاشورا از منظر فلسفه و عرفان

## ♦♦ خواهش می‌کنم در ابتدا با برداشتی عرفانی و فلسفی حادثه عاشورا را مورد بررسی قرار دهید.

\* مسلم است که واقعه عاشورا بسیار گسترده‌تر از آنست که یک شخص یا حتی اشخاص مختلف بتوانند تمام جوانب آن را مورد بررسی قرار دهند. تبیین این واقعه از منظر عرفان، صرفاً بیان یکی از جنبه‌های آن است و گر نه نهضت سیدالشهدا (ع) ابعاد اجتماعی و سیاسی و غیره دارد. تفسیر عرفانی عاشورا احتیاج به بیان مقدماتی برای درک کافی دارد.

فلاسفه معتقدند درک صحیح از هر حقیقت، مشروط به شناخت علت‌های چهارگانه آن است. یعنی علت فاعلی، غایی، صوری و قابلی. اگر بخواهیم این نحوه شناخت را از عاشورا داشته باشیم مشاهده می‌کنیم که سالها قبل از این واقعه، یک سری عوامل اجتماعی، تاریخی، سیاسی و فرهنگی رخ داد که منجر به این حادثه شد. مجموع این عوامل را می‌توانیم تحت عنوان زمینه‌سازها و علل قابلی مطرح کنیم. البته بحث درباره این عوامل بارها به میان آمده و دامنه بسیار وسیعی دارد که بنده به بیان یک نکته از قول صدرالمتألهین بسنده می‌کنم که می‌فرماید: امام حسین (ع) در سقیفه (جریان انحرافی بعد از پیامبر (ص)) کشته شد. یعنی سرمنشأ اتفاقاتی که برای خاندان پیامبر (ص) به وقوع پیوست از آنجا

آغاز شد.

جنبه دیگر، علت غایی و ثمرات عاشورا است که بحث در مورد این هم زیاد شده است. یکی از مهمترین نتیجه‌های آن را تاریخ به خوبی نشان داده و آن اینکه دلیل اصلی بقاء شیعه تا کنون چیزی جز جنبش عظیم عاشورا نبوده است. به حق، مذهب شیعه و به طور کلی دین اسلام تا قیام قیامت مدیون امام حسین (ع) و نهضت آن حضرت خواهد بود.

جنبه دیگر این بحث علت فاعلی است که اگر بخواهیم قهرمان اصلی این واقعه، یعنی شخص سیدالشهدا (ع) را از زاویه حکمت و عرفان مورد بررسی قرار دهیم ابتدا باید چند نکته را از نظر بگذرانیم.

اول: تمام موجودات در عالم، نشانه و آینه و مظهر خداوند هستند یعنی، هر موجودی و لو آنکه از نظر ما مرتبه بسیار پایینی داشته باشد یا حتی بی‌جان باشد یا اینکه بسیار بلند مرتبه و والا باشد همه اینها در حد و مرتبه خودشان، مظهر و آینه کمالات الهی هستند. اما هر کدام نشانه بعضی از کمالات خداوند هستند. خداوند که موجودات را این چنین می‌آفریند، اراده‌اش بر این تعلق گرفته که نحو دیگری را نیز بیافریند، و آن آفرینش یک موجود است که با وحدت و یگانگی خودش، مظهر تمام کمالات و صفات الهی باشد که عرفا معتقدند غایت آفرینش، این دو نحوه

سوم: اگر خداوند بخواهد موجودی بیافریند که آینه تمام نما و مظهر کامل خودش باشد لازمه اش این است که این موجود در همه مراتب هستی از عالم جبروت گرفته تا مثال و عالم طبیعت یک نحوه حضوری داشته باشد. اگر مرتبه وجودی اش منحصر



به طبیعت باشد فقط بعضی از کمالات را نشان می دهد و انحصارش به هر کدام از عوالم دیگر نیز تنها می تواند بیانگر بعضی از کمالات باشد و مظهر تام نخواهد بود. بنابراین این مظهر تام و آینه کامل، باید یک وجود یگانه باشد که باطنی در عالم

ظهور است؛ یکی ظهور کمالات الهی به نحو تفصیلی و پراکندگی کمالات الهی در موجودات مختلف و دیگری آفرینش یک موجود که نشانه تمام کمالات خداوند باشد، چنین موجودی انسان کامل است یعنی آینه تمام نمای خالق.

دوم: نظام وجود، سه مرتبه کلی دارد یعنی خداوند عالم را بی حساب نیافریده بلکه برای آن درجاتی قرار داده که پست ترین آن همین عالم طبیعت است و شامل تمام کرات و سیارات و کهکشانها و فضای نامتناهی می باشد. مرتبه بالاتر که مقدم بر این عالم است عالم مجردات مثالی می باشد که به زبان ساده می توان از آن به عنوان بخشی از ملائکه که خصوصیات مادی ندارند و در زمان و مکان نمی گنجد یاد کرد. همانطور که می دانیم زمان و مکان از لوازم ماده اند و آنچه از ماده مبرا باشد دیگر در این محدوده نیست. مثل خود خداوند که ما نمی توانیم بگوئیم کجاست و در چه زمانی است.

مرتبه بالاتر از مثال و برترین عوالم، عالم جبروت است که به لسان دینی، همان ملائکه مقرب اند. چون ملائکه همه در یک مرتبه قرار ندارند. همانطور که بین یک سنگ و یک گیاه - با وجود اینکه مادی هستند - تفاوت وجود دارد، میان ملائک نیز با اینکه همه مجردند، تفاوت های عمده ای وجود دارد.

می‌رسد و از آن عبور می‌کند و به مشاهده جبروت می‌رسد و سپس به شهود خداوند نایل می‌شود.

سفر دوم، شناخت کمالات، اسما و صفات و تجلیات الهی است. کسی که به سفر دوم رسید تنها خداوند و تجلیات اسمائی و صفاتی او را مشاهده می‌کند به وحدت مطلقه می‌رسد و توجهی به کثرت ندارد.

اگر توفیق الهی شامل او شد و بالاتر رفت به مرحله سوم می‌رسد که بازگشت دوباره به کثرت و نگاهی دیگر به موجودات و نحوه آفرینش است که این مشاهده به طور کلی با مشاهده اول متفاوت است. او در نگاه اول تنها کثرت را می‌دید اما در سفر سوم حجاب‌ها به کنار می‌رود و وحدت در عین کثرت و حضور خداوند در آن کثرات را مشاهده می‌کند. یعنی در عین مشاهده خلق، خداوند را نیز در خلق مشاهده می‌کند.

مرحله چهارم، آن است که شخص مسؤولیت تکمیل و ارشاد و هدایت مردم به سوی خداوند را به عهده بگیرد که این آخرین سفر، خاص انبیا و معصومین (ع) است. انسان کامل کسی است که این چهار سفر را طی کرده باشد.

حال با توجه به این مقدمات، می‌گوییم برای انسان کامل، لذت حقیقی در مشاهده وحدت و توجه مطلق به حق تعالی و قطع توجه از کثرت است. به عنوان مثال، اگر

جبروت، مرتبه‌ای در عالم مثال، و ظهوری جسمانی در عالم طبیعت دارد که ما این موجود را «انسان کامل» می‌دانیم. چهارم: عرفا و همینطور صدرالمتألهین بیان کرده‌اند که هر موجودی بخواهد قرب معنوی به سوی حق تعالی پیدا کند باید

◆◆◆

**بنده به بیان یک نکته از قول  
صدر المتألهین بسنده می‌کنم که  
می‌فرماید: امام حسین (ع) در  
سقیفه (جریان انحرافی بعد از  
پیامبر (ص)) کشته شد. یعنی  
سر منشأ اتفاقاتی که برای خاندان  
پیامبر (ص) به وقوع پیوست از  
آنجا آغاز شد.**

به حق، مذهب شیعه و به طور کلی  
دین اسلام تا قیام قیامت مدیون  
امام حسین (ع) و نهضت آن حضرت  
خواهد بود.

◆◆◆

چهار مرحله عمده را بگذرانند که به «اسفار» اربعه مشهور شده است.

مرتبه اول یا سفر اول، گذر از عالم کثرت و توجه به حق تعالی است یعنی سالک، علائقش را از عالم کثرت قطع می‌کند و در این تکامل وجودی به شهود عالم مثال

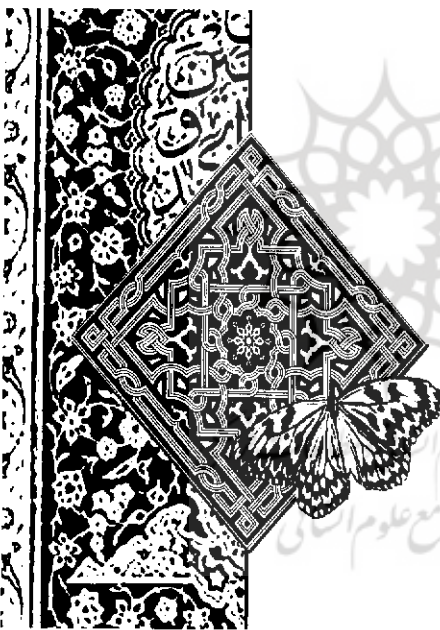
به خاطر علاقه‌ای که به حضرت دارند با شنیدن مصائبی که به ایشان وارد شده متأثر می‌شوند. فلسفه اصلی عزاداریها فقط برای این گونه تأثر نیست بلکه برای این است که مردم با اقامه عزا در مصائب سید مظلومان(ع)، به شناخت باطن وجود آن

شخصی جزو مقربین و دوستان سلطانی عظیم الشأن باشد تنها در حضور او لذت خواهد برد. حالا اگر این سلطان، او را به جای دیگری برای اجرای اوامرش بفرستد هر چند که این شخص به حکم علاقه به سلطان، اطاعت امر کند ولی بالاخره دوری از او برایش سخت و دردناک است.

انسان کامل تنها با شهود مطلق حق تعالی، به لذت واقعی می‌رسد و تا وقتی هم که در عالم طبیعت است به این نحوه شهود تام نمی‌رسد. با توجه به این که حضرت سید الشهدا(ع) انسانی کامل و جزو مقربین است، جدایی از این دنیا برای رسیدن به معشوق ازلی، برایش مطلوب بود لذا هر چه که لحظه شهادتش نزدیکتر شد، سعادت حقیقی برایش بیشتر شده است، اگر چه در ظاهر مصائب کثیرهای بر وجود مبارکش وارد شد. در روایات هم وارد شده که هر چه سختی‌های جنگ بیشتر می‌شد و هر چه به غروب عاشورا نزدیکتر می‌شدند صورت حضرت بشاش‌تر و درخشان‌تر میگشت، چرا که به لحظه موعود و دیدار یار نزدیک‌تر شده اند که این، برای آن حضرت عین خوشی و لذت بوده است.

حال چرا ما به لحاظ عاطفی در این قضایا ناراحت هستیم؟

در این زمینه افراد سه دسته هستند، اول آنهایی که در مرحله کثرت اند و توجه به باطن وجود ندارند. طبیعتاً این دسته از افراد



حضرت و نهایتاً تقرب هر چه بیشتر به معصومین(ع) نایل شوند.

دسته دوم، آن دسته از اهل سلوک و معرفت هستند که بخشی از مسیر کمال را طی کرده‌اند و در شهود وحدت‌اند و به سفر دوم رسیده‌اند. این دسته، از عزاداری

کثرت، هر دو را مشاهده می کنند مثل خود اهل بیت (ع). این دسته با این که باطن ذات و وحدت برایشان مشهود است و تألمی بر اصل باطن ذات ندارند ولی چون با دید دیگری هم می توانند در عالم کثرت نگاه کنند در این مرتبه منفعل می شوند و اظهار اندوه می کنند.

♦♦ امروزه سخنی مطرح است که روز عاشورا روز وصال امام حسین (ع) است. پس این همه عزاداری و گریه لازم نیست بلکه به عکس باید باشد. این سخن چه تفاوتی با آنچه شما گفتید دارد؟

\* البته این سخن از گذشته هم مطرح بوده، من می خواستم در ادامه کلام در این باره توضیح بدهم. کسانی که اینگونه سخن می گویند حرف عرفا را نفهمیده اند. بلکه برای فرار از مسؤولیت، اوهام خوش نمای خود را به اسم عرفان بیان می کنند. آنچه ما گفتیم تفاوت گذاشتن بین باطن و ظاهر وجود و بین سه مرحله از اسفار معنوی است.

در اینجا نباید این سه حکم را با هم خلط کنیم چون هر کدام از مراحل دید خاص خودش را می طلبد. همانطور که مرحوم «آقا سید محمد حسین تهرانی» از شاگردان مرحوم «سید هاشم حداد» می گوید که ایشان بعد از عبور از سفر دوم و ورود به سفر سوم، در مراسم عزاداری امام حسین (ع) بسیار گریه می کردند. برای ما که هنوز در

دسته اول تعجب می کنند. از جمله این دسته می توان به مرحوم عارف بزرگوار جناب «سید هاشم حداد» یکی از عرفای قرن معاصر اشاره کرد. ایشان در سفر دوم معنوی خویش که بودند در روز عاشورا گفتند: اگر مردم می دانستند که چه سعادتی بر امام



**دسته سوم کسانی هستند که به کمال بالاتر و سفر سوم یا چهارم رسیده اند و وحدت و کثرت، هر دو را مشاهده می کنند مثل خود اهل بیت (ع). این دسته با این که باطن ذات و وحدت برایشان مشهود است و تألمی بر اصل باطن ذات ندارند ولی چون با دید دیگری هم می توانند در عالم کثرت نگاه کنند در این مرتبه منفعل می شوند و اظهار اندوه می کنند**

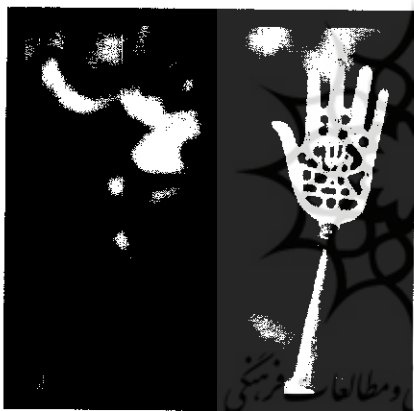


حسین نازل شده و چه لذتی از این واقعه برده است این همه گریه نمی کردند. (نقل به مضمون) البته حال این دسته از عرفا چون در شهود وحدت اند قابل درک می باشد.

دسته سوم کسانی هستند که به کمال بالاتر و سفر سوم یا چهارم رسیده اند و وحدت و



عشق نبرده نمی فهمد که چگونه حصول تذلل و درد و عذاب در حضور معشوق و برای او، عین لذت برای عاشق است. کسی که فقط نظر به بدن و جسم دارد و لذت و سختی را در حد ادراک حسی می فهمد و اگر هم سخن از لذت مافوق حس بگوید صرفاً لفاظی کرده، این شخص چطور بفهمد که این سختی های جسمانی عاشق در حضور



معشوق به معنای واقعی کلمه، عین لذت برای اوست لذا در بعضی روایات است که وقتی مصیبت سختی وارد می شد، حضرت خطاب به حق تعالی عرض می کرد که: «اینکه در حضور و منظر تو، این کارها می شود آن را برایم آسان می کند».

میان عاشق و معشوق سرّی است

چه داند آن که اشتر می چراند!  
هم خداوند که معشوق است  
می خواهد که: «إن الله شاء أن يراك قتيلاً» و

مرحله اول هستیم، غم و حسرت برای از دست دادن معشوق در مرحله اول کاملاً طبیعی است بلکه اگر کسی در فراق محبوبش نگیرد و یا در سختی های او شریک نباشد، ادعای دوستی، دروغی بیش نیست. کسانی که فرو رفته در کثرت و منغم در ظاهر وجودند و چه بسا فرایض اولیه دین را هم انجام نمی دهند، چگونه به خود جرأت می دهند که این انحرافات را به اسم عرفان به خورد خلق الله بدهند؟

از منظر دیگر نیز به واقعه عاشورا می توان نگریست و آن اینکه مقتضای مظهریت انسان کامل برای همه اسمای الهی آن است که به نحوی از انحا، متصف به اموری شود که لازمه آن در طبیعت، سختی های ظاهری، مقتول شدن و اسارت و مانند آن است. سرّ تکوینی آنچه به عنوان مصیبت بر سید مظلومان (ع) گذشته، ظهور تام انسان کامل است که این ناشی از تمامیت تجلی همه اسمای الهی در مظهر انسان کامل و عین کمال اوست اگر چه اهل ظاهر از فهم آن در حجابند.

از منظر عشق الهی، به نحوه ای دیگر می توان قضیه عاشورا را تفسیر کرد. چه اینکه اگر عشق معشوق حقیقی بر قلب کسی تجلی کرد دوست دارد هر چه بیشتر خود را برای معشوق، ذلیل کند. اصولاً اقتضای عشق حقیقی، ذلت و نیاز عاشق و تازیانه و ناز معشوق است. آن کس که بهره ای از

طینت علّینی سید العشاق، و هم طینت سجّینی اهل شقاوت، ظهور کند و از این طریق هر کس به اصل خویش برگردد.

کرد بر وی باز، درهای بلا

تا کشانیدش به دشت کربلا

داد مستان شقاوت را خبر

کاینکه آمد آن حریف در بدر

ای اسیران قضا، در این سفر

غیر تسلیم و رضا، این المفر

مطالب دیگری نیز بر مبانی عرفان در

مورد عاشورا هست که مجالش اینجا

نیست. ولی در هر صورت هر چه که

بگوییم در حد فهم ماست نه آن گونه که امام

حسین (ع) است.

\*\*\* شما می فرمایید که تمام مخلوقات

مظهر وجود آفریدگار هستند، لطفاً بطور

خاص در مورد اشقیا از لحاظ فلسفی برای

ما صحبت کنید.

\* البته که اشقیا هم آیه و نشانه حق تعالی

هستند. همان ابلیس را که به عنوان بدترین

موجود می دانیم، او هم مخلوقی است از

مخلوقات خداوند که حق تعالی در او ظهور

کرده است. یکی از اسم های خداوند

«المضل» است و شیطان مظهر اسم المضل

است. البته ما در اینجا نباید بین ارزش های

اخلاقی با تحلیل تکوینی اشتباه کنیم. اشقیا

از جمله شمر و یزید و سپاه مخالف امام

حسین (ع)، جلوه اِضلال و سایر اسمای

جلالیه الهی هستند. کمالات و اسما و

هم سید عشاق عالم مولی الموالی حسین بن

علی (ع) نهایت تذلل و تسلیم را دارد

که: «الهی رضا برضاک و تسلیماً لأمرک» و

البته این تذلل از هر عزتی در عالم

بالا تراست.

به بیان دیگر، سرّ عشق الهی که در مظهر

**انسان کامل تنها با شهود مطلق**

**حق تعالی، به لذت واقعی می رسد و**

**تا وقتی هم که در عالم طبیعت است**

**به این نحوه شهود تام نمی رسد**

**سرّ تکوینی آنچه به عنوان مصیبت**

**بر سید مظلومان (ع) گذشته، ظهور**

**تام انسان کامل است که این ناشی**

**از تمامیت تجلی همه اسمای الهی**

**در مظهر انسان کامل و عین کمال**

**اوست اگر چه اهل ظاهر از فهم آن**

**در حجابند**

حسینی جلوه کرده تا بازی عشق را به پایان

برساند و سرّ جرح و قتل آن حضرت، غلبه

تجلیات جلالی در ظاهر بر تجلیات جمالی

و ظهور تام تجلیات جمالی در باطن و

تخلّص وجود مبارک آن حضرت از تکلف

توجه به اغیار و رجوع به فنای تام بود تا هم

به عنوان مثال اسم «المضل» به صورت «ابلیس» ظهور می کند و اسم «الله» به صورت «حضرت ختمی مرتبت (ص)» و سایر معصومین علیهم السلام که به کمال مطلق رسیده اند. به همین گونه کسی که مردم را به راه صحیح هدایت می کند بهره از مظهریت اسم «الهادی» برده و آنکه به گمراهی دعوت می کند مظهر «المضل»

صفات الهی یک مقام جمع دارند که در آن، تمام کمالات عین ذات الهی اند. اما در مقام تجلی، از لحاظ مقتضی و مظهر، با هم متفاوتند و در یک جا جمع نمی شوند بلکه در بعضی مراتب، مقتضیات آنها با یکدیگر تنازع دارند.

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد  
موسی ای با عیسی ای در جنگ شد



است. مسلم است که این مظاهر در خارج با هم درگیر می شوند.

❖ یعنی شما می فرمایید کسی که به عنوان مظهر «المضل» به دنیا آمده محکوم به گناهکاریست؟ آیا خود انسان نمی تواند به واسطه اختیاری که خداوند به او داده و سیر و سلوک صحیح، راه درست را پیماید؟

❖ اینجا بحث بسیار دقیق «قضا و قدر» مطرح می شود. اگر مقصود از این سؤال آن

از باب تشبیه، مانند ملکه جدول ضرب که ضروب مختلف به لحاظ ملکه بودن در ذهن، یکسانند و هیچ ضربی بر دیگری مقدم و مؤخر نیست. اما وقتی از مرتبه اجمال و کلیت خارج می شوند و در جایگاه خاص خود قرار می گیرند تفاوت ها به چشم می آید. اسما و صفات الهی همین گونه اند در مقام ذات تمام اسما و صفات عین یکدیگرند. اما در ظهور خارجی متفاوتند،

باشد که «خداوند قبل و بعد از آفرینش به واسطه اختیاری که به انسان ها داده علم و آگاهی ندارد که انسان چه می کند» این صحیح نیست، بلکه خداوند می داند که هر کسی چه راهی را در پیش خواهد گرفت، البته این با جبر فرق می کند.

اگر علم الهی این گونه بود که «خداوند می داند که یزید شقی و محکوم به گناهکاریست چه بخواد و چه نخواد» این می شد جبر؛ اما خداوند می داند که یزید به واسطه اختیار خودش جانب شقاوت را انتخاب می کند. پس اختیار از او سلب نشده و علم خداوند هم به جای خودش محفوظ می باشد. مسلماً هر انسانی راه های متفاوتی برای انتخاب دارد و خداوند می داند که هر شخصی به اختیار خودش، چه راهی را انتخاب می کند و اسباب و وسایط این انتخاب را هم برای او فراهم می کند. این، یعنی قضا و قدر که به کلی با جبر متفاوت است، چرا که «جبر» یعنی کشاندن شخص به سویی که وی هیچ اختیار و اراده ای در آن نداشته باشد.

\*\*\* حاج آقا، واژه ای داریم تحت عنوان «حسین مظلوم»، ممکن است کمی در مورد آن توضیح دهید.

\* ما اول باید معنی «ظلم» را بررسی کنیم. ظلم یعنی اینکه کسی در جایگاه واقعی و شایسته اش قرار نگیرد یا در جایگاهی قرار بگیرد که لیاقتش را ندارد. امیر المؤمنین (ع)

و دیگر معصومین باید در جایگاه رهبری و هدایت مردم باشند حالا اگر خلاف این شد و مردم به انتخاب خودشان نه تنها به سراغ این هدایت نیامدند بلکه یک سری آزار و اذیت هایی به واسطه کثرت و مرتبه طبیعت به ایشان وارد شد، این می شود ظلم.

پس عنوان «حسین مظلوم» به لحاظ همان مرتبه کثرت و طبیعت، صادق است. یعنی شخصی با این کمالات و فضایل شایستگی سرپرستی و هدایت مردم را داشت اما ظالمان همه چیز را برعکس کردند. توده مردم با شنیدن واژه «حسین مظلوم» بیشتر به یاد آزارهای ظاهری که به حضرت رسیده می افتند و البته متأثر می شوند. کسی که توجه به جنبه های باطنی ندارد فقط جنبه های ظاهری مظلومیت را می بیند با اینکه مظلومیت در مورد تمام امامان وجود داشته و هیچ کدام در جایگاهی که شایسته شان بوده قرار نگرفته اند. اما چون بر امام حسین (ع) ظلم بیشتری به حسب ظاهر وجود مبارک آن حضرت در مرتبه طبیعت وارد شده، ایشان را مصداق و مظهر «مظلومیت» می بینند.

\*\*\* به نظر شما حضور در مراسم عزاداری چه نقشی در رابطه عرفانی و دینی مردم با خداوند دارد و حضور در مراسم عزاداری چقدر به سیر و سلوک شیعیان کمک می کند؟

\* روایتی از یکی از ائمه معصومین (ع) داریم که می فرمایند: «هل الدین الا الحب

و البغض» یعنی آيا دين چيزی به جز دوستی و دشمنی است، یعنی دوستی با خداوند و هر چه خدایی است و دشمنی و دوری نسبت به هر چه مقابل آن است. حقیقت دين یک امر قلبی است نه امری ظاهری. البته این سخن به آن معنا نیست که بخواهیم امور ظاهری را نفی کنیم، هر حقیقت ظاهری یک باطن دارد که بدون آن ناقص است و هر طرف وابسته به طرف دیگر است. اما بالاخره روح و حقیقت باطنی، آن چیزی است که در قلب انسان است. پس حقیقت دين در وهله اول، اعتقاد و حبّ به خداوند و اعتقاد و حبّ نسبت به هر چیز خدایی است. اگر کسی واقعاً محبت به خدا دارد و در حیظه ولایت او آمده طبیعتاً نسبت به مقربین او ارادت دارد.

همانطور که می دانیم خدایی ترین چیز نزد ما، پیامبر اکرم (ص) و سپس خاندانشان (ع) است. هیچ پیامبری به جز حضرت محمد (ص) از مردم، مزد و پاداش نخواسته است. و آن مزد، بر طبق دستور قرآن، چیزی جز مودت خاندان ایشان نمی باشد. مودت اهل بیت یعنی محبت عمیق، یعنی خیلی بالاتر از دوستی ساده. در جای دیگر در قرآن می فرماید: «مزدی که از شما خواستم برای خود شماست، چون سود و منفعتش به خود مردم باز می گردد».

حال اگر این دو مورد را کنار هم بگذاریم، می بینیم که ما هر چقدر بتوانیم

محبت و مودتشان را به پیامبر و خاندانشان بیشتر کنیم به آنها نزدیکتر می شویم. این علاقه قلبی، بدبهای وجود انسان را پاک می کند. نقش «اکسیر محبت» همین است که سنخیت روحی انسان را با شخص محبوبش بیشتر می کند و این باعث کسب فیض و کمالات می شود. هر انسانی با



شادی محبوبش شاد است و در ناراحتیش، مغموم. یکی از اسرار عزاداریها هم همین است که محبت قلبی ما نسبت به اهل بیت (ع) بیشتر شود. البته افراط در این مورد پسندیده نیست، مثل کسی که هر روز بخواهد به عزاداری پردازد بگونه ای که از انجام وظایفش بازماند، یا به طریقی غیر

هر چند که به طور کلی، این نحوه افراط در عزاداری توصیه نمی‌شود. مقصود این است که هر چه محبت و عشق به انسان کامل بیشتر باشد بدین معناست که عشق به خداوند بیشتر است و از این جهت فرقی ندارد که به کدام یک از معصومین (ع) عشق بورزیم.

چون که هر وصف محمد با علی است  
گر بگویی یا محمد یا علی است  
اگر بگویی یا حسین یعنی یا مهدی یعنی  
یا زهرا (س)، زیرا باطن وجودی  
پیامبر و اهل بیت آن حضرت به قدری  
نزدیک به یکدیگر است که صحیح است  
گفته شود:

«اولنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد»، همه نور واحد هستند و چون حقیقت وجودی انسان کامل سمت و ساطت در رساندن «فیض وجود» دارد و هم ابتدای «قوس نزول» است یعنی، آغاز آفرینش به ظهور اوست و هم خاتمه «قوس صعود» است یعنی، بازگشت موجودات به سوی حق تعالی از طریق اوست و در یک کلام، آغاز و پایان عالم امکان اوست. پس باید تقرب هر چه بیشتر به او یافت و در تقرب به سوی او، مرکب محبت لازم است و یکی از بهترین راهها برای حصول این محبت و بیشتر شدن آن، شرکت در عزاداریهای عاشورا است. این است سر

معمول مثل قمه زدن، عزاداری کند که ممکن است این نحوه عزاداری در عرف کتونی مورد پسند نباشد. البته شاید آن فرد آنقدر از حال خود خارج شده باشد که متوجه کاری که انجام می‌دهد نباشد و از این دید، سرزنجی بر او روا نیست،

**در بعضی روایات است که وقتی مصیبت سختی وارد می‌شود، حضرت خطاب به حق تعالی عرض می‌کرد که: «اینکه در حضور و منظر تو، این کارها می‌شود آن را برایم آسان می‌کند.»**

**سر عشق الهی که در مظهر حسینی جلوه کرده تا بازی عشق را به پایان برساند و سر جرح و قتل آن حضرت، غلبه تجلیات جالی در ظاهر بر تجلیات جمالی و ظهور تام تجلیات جمالی در باطن و تخلص وجود مبارک آن حضرت از تکلف توجه به اغیار و رجوع به فنای تام بود تا هم طینت علیینی سید العشاق، و هم طینت سجینی اهل شقاوت، ظهور کند و از این طریق هر کس به اصل خویش برگردد.**



عمیق تر توجهی نشان ندهند.  
اینجا وظیفه مبلغ دین است که در ابتدا خودش به درستی، مسأله عزاداری و مبانی آن را درک کند، قدرت انتقال لازم را داشته باشد و به دور از افراط و تفریط و با بیان درست و متناسب با روحیه جوان، حقیقت



را توضیح دهد. البته همیشه عده قلیلی وجود دارند که حتی با وجود مبلغ خوب و مناسب باز هم از امور شرعی و دین دوری می کنند، این گناه کسی نیست. مهم این است که ما وظیفه تبلیغ دین را به درستی انجام دهیم.

کلام آن عارف دلسوخته که گفت:  
هست از هر مذهبی آگاهیم  
الله الله من حسین اللہیم  
بنده کس نیستم تا زنده ام  
او خدای من، من او را بنده ام  
نی شناسای نبی ام نی ولی

من حسینی می شناسم بن علی  
اما اگر این سخن به دست نااهل و نادان  
افتاد مقصود را نمی فهمد و متهم می کند که  
اینها علی الهی اند یا حسین الهی اند. این  
قبیل افراد مصداق این شعر حافظ هستند که  
گفت:

پشمینه پوش تند خوی  
از عشق نشنیده است بوی  
و از این جهت معذورند زیرا تکلیف بر  
مدار عقل و فهم است.

♦♦ به عنوان آخرین سؤال بفرمایید چطور می توانیم بوسیله مراسم عزاداری، حکمت و فلسفه واقعی نهضت امام حسین را به قشر جوان منتقل کنیم بدون اینکه باعث به وجود آمدن افراط و تفریط در آنها بشویم؟

مسلم است که فطرت انسان، حق طلب است و اصل حق را خواهد پذیرفت. جوان ها هم بر حسب فطرت خود به دنبال یک تحلیل عقلانی از هر چیزی و از جمله دین هستند. بعضی از جوان ها ممکن است کل حقیقت را در همان ظلم ظاهری که بر امام حسین (ع) وارد شده ببینند و به مسائل

ارائه جوهره دین به این است که از اعمال سلیقه شخصی و سیاسی دوری کنیم که این، مخرب‌ترین چیز برای دین است. به نظر بنده در زمانه‌ی ما، یکی از بهترین راه‌های نهادینه کردن دین این است که حکمت و عرفان را عمومی کنیم. مقصودم از عمومی کردن حکمت و عرفان (با اینکه این قبیل علوم، مخاطب میلیونی لازم ندارد)، تبیین اصول اولیه عرفان و حکمت اصیل است که می‌توان این کار را در کتاب‌های درسی دبیرستان و دانشگاه به طوری که متناسب با حد دانش آموز و دانشجو باشد انجام داد. از این طریق، جهان بینی اسلامی شخص، بر پایه تعقل و تفکر و به طور منطقی نهادینه می‌شود و از

افتادن به دام انحرافات عقیدتی و فرقه‌های گمراه کننده که ادای عرفان در می‌آورند جلوگیری خواهد شد.

در مقام عمل هم باید مسامحه به خرج داد و از سخت‌گیری بیجا و جمود بر ظواهر، جلوگیری کرد. کسی که دوران جوانی یک سری محرومیتها داشته، باید مواظب باشد که در میانسالی بطور ناخودآگاه، با سخت‌گیری بیجا بر جوانان به اسم امر به معروف و نهی از منکر، عقده‌گشایی نکند. توقعی که در رفتار و پوشش و مانند آن از یک میانسال است نباید از یک جوان انتظار داشت. امیدواریم خداوند همه ما را در فهم صحیح دین و دوری از افراط و تفریط یاری بفرماید.

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

مصاحبهای که از نظر تان گذشت، قبلاً گزیده آن در روزنامه «راه مردم» به چاپ رسیده بود که اکنون به صورت کامل و با تصحیح اغلاط و پارهای اضافات، تقدیم حضور تان شد.